شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۲شنبه

سال شانزدهم
۱۹ آذر ۱۴۰۳
۷ جمادی‌الثانی ۱۴۴۶
شماره ۴۳۸۰

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
- نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
- روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۶۲٪

۳° ↑ -۳° ↓

صبح ۲ - | ظهر ۲

عصر ۲ | شب ۰

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۲۴:۰۵
- نیمه شب شرعی ۲۲:۳۸:۵۴
- غروب آفتاب ۱۶:۱۶:۳۴
- اذان صبح فردا ۰۵:۰۱:۵۷
- اذان مغرب ۱۶:۳۶:۵۶
- طلوع آفتاب فردا ۰۶:۳۲:۲۲

پیامبر اکرم(ص):

مَنْ کَظَمَ غَیْظا وَ هُوَ قادِرٌ عَلی اَنْ یُنْفِذَهُ مَلأَهُ ا...ٔأَمْنا وَ ایمانا

هرکس در حالی که می‌تواند خشم خود را عملی کند، آن را فرو برد، خداوند او را سرشار از آرامش و ایمان می‌کند.

نهج الفصاحه

کارتون شهر





دکتر علیرضا دهقانی، جامعه شناس:

خشونت از منظر علم ارتباطی و جامعه‌شناسی به نوعی بومرنگ تعبیر می‌شود. یعنی خشونت به مثابه پرتاب گلوله یا تیری است که - اگرچه ممکن است در شکل و زمان برگشت آن تغییراتی ایجاد شود- برمی‌گردد و صورت دیگری از خودش را نشان می‌دهد.

مجید ادیبی

کتابخوان

یک روایت از خشونت

کتاب «خشونت و اندیشه هایی درباره سیاست وانقلاب» به قلم هانا آرنت، نویسنده آلمانی و با ترجمه عزت ا... فولادوند، را نشر خوارزمی در بازار کتاب عرضه کرده است.

ناشر در توضیح این کتاب چنین آورده است: «در کتاب خشونت، موضوع بحث، تحقیق در چیستی و چرایی و نتایج خشونت است اما، قصد نویسنده از واکاوی مسئله خشونت، محکوم کردن آن نیست. در جانِ کلام این نوشته، نویسنده قصد انتقال دید واقع‌گرایانه به مخاطبانش نسبت به مسئله خشونت داشته است. او مدعی است که علی‌رغم عواقب ۱۰۰ درصد مخرب خشونت و خشونتگری، باتوجه به اهمیت غرایز طبیعی در انسان و وجود هیجانات و تنش های مختلف در زندگی انسان، این به دور از واقع‌نگری است که خشونت را به طور کامل رد کنیم و خواهان طرد آن از قلمرو رفتار بشر باشیم. ازطرفی دیگر، آرنت بیان می‌کند که در مواردی در زندگی، خشونت (با تعریف عملی بدون بحث و گفتار و بدون اندیشیدن به نتایج آن) تنها راه بازگرداندن ترازوی عدالت به حالت تعادلی اش است.»

آرنت را بیشتر بابت جنجالی‌ترین اثرش، «آیشمن در اورشلیم»، می شناسند که بحث های فراوانی درباره «مسئله شر» برانگیخت. کتاب «خشونت» نیز یکی از جستارهای مشهور و بحث‌برانگیز هانا آرنت است که به طور تخصصی به مسئله خشونت در جهان امروز پرداخته است.



اول شخص

زنیرو بود مرد را راستی

یادی از منوچهر مهران، ورزشکار، روزنامه‌نگار و مؤسس مجموعه ورزشی مهران در مشهد، به‌مناسبت سالروز درگذشتش



آزاده چشمه سنگی
نویسنده

سالن ورزشی مهران

شاید اگر جد پدری منوچهر زنده بود، عصای بلند چوبی اش را چندباری توی هوا تکان می‌داد و با ابروهای گره خورده رو به منوچهر می‌گفت: «تپه نوردی هم شد کار؟ تو وارث نام شهپورهایی. تیر و طایفه ما نسل اندر نسل، ریزه خوار خان دربار بوده‌اند. توی بازار اسمی داشتیم و توی دستگاه حکومت، رسمی.» اما منوچهر حتی با نام خانوادگی خود نیز قرابتی نداشت. سجل نامه اش را برده بود عوض کند. شهپور و شازده و این‌گونه نسبت ها، وصله ناجوری به روح بلند منوچهر بود. نام خانوادگی اش را گذاشت «مهران» و جای آنکه به رسم اجدادش زمین داری کند، همان یک فقره زمین میدان دوچرخه، جنب مسجد حاج فضل ا... خان را در مشهد خرید تا جای آنکه از محل دلالی زمین، پول روی پول بگذارد، سرپناه آبرومندی بسازد برای جوانانی نظیر خودش که شیفته ورزش و بالندگی بودند. آن سال ها مشهد سالن ورزشی روبه راهی برای ورزش نداشت. تا پیش از تأسیس سالن مهران هم، فعالیت های ورزشی منوچهر به کوهنوردی و دوندگی و این دست رشته ها می‌گذشت که نیازی به یک سالن مجهز سرپوشیده نداشت، اما منوچهر رفته رفته به سبب یک شوق و محرک درونی، پا در مسیری گذاشته بود که به زندگی اش جهت می‌داد. آقا معلم ورزشِ دبیرستان فردوسی، حالا اولین کسی بود که در مشهد سالن ورزشی می‌ساخت؛ همین سالن ورزشی مهران که امروز، میزبان مسابقات والیبال و فوتسال و... است.

باشگاه و مجله نیرو و راستی

ازدواج خوب، خیلی خوب است؛ آن قدر که می‌تواند آدم ها را به یک باره با یک انرژی و ذوق مضاعف در هر مسیری که هستند، بالاتر ببرد. منوچهر خیلی خوش اقبال بود که توی زندگی با منیر آشنا شد. منیر اصفیا اهل ادبیات بود. ترجمه می‌کرد و دستی هم برآتش روزنامه نگاری داشت. آشنایی او در سال ۱۳۱۹ با منوچهر مهران، رویارویی دو اندیشه پویا با یکدیگر بود. منوچهر تمام زندگی اش شده بود ورزش و منیر می‌توانست با توانمندی های رسانه‌ای اش، منوچهر را چند قدمی به تحقق رؤیاهای او نزدیک کند. کمتر زنی حاضر می‌شد خانه اش را با ورزشکارها قسمت کند. خانه سه طبقه آن‌ها در تهران، یک پلاک بزرگ متفاوت داشت. سردر و رودی اش با همان فونت های کلاسیک نشریات دهه ۲۰ نوشته شده بود: «باشگاه نیرو و راستی». طبقه اول را دراختیار ورزشکارهای رشته وزنه برداری و کشتی قرار داده بودند. از طبقه دوم صدای برخورد توپ روی راکت و میز پینگ پنگ بلند بود و یک طبقه بالاتر، منیرخانم داشت لابه‌لای عطر قرمه سبزی و بوی رخت تازه شسته شده، تازه ترین مطلب نشریه را ویراستاری می‌کرد؛ نشریه‌ای با همان نامی که پلاک خانه اش شده بود: «مجله نیرو و راستی». توی صفحات مجله هم مثل طبقات خانه شان، همه نوع خبر ورزشی پیدا می‌شد و گاه اخبار ورزش جهان هم در آن به چشم می‌خورد. این اولین نشریه تخصصی ورزش در ایران و آسیا بود.



غارنوردی، فوتبال و بسیاری دیگر

از ساختمان منزل مسکونی آقای مهران، دیگر نه فقط کشتی‌گیر و وزنه بردار و پینگ پنگ باز که این آخری ها فوتبالیست و اسکی باز و غارنورد هم بیرون می‌آمد. دایره ورزشکارانی که داشتند زیر بال و پر منوچهر مهران ورزیده می‌شدند، دیگر از محدوده مجموعه ورزشی اش فراتر رفته بود. او خودش شیفته کوهستان بود و در قامت یک مشهدی که قله دماوند را فتح کرده بود، جوانان بسیاری را با خود در کوه‌های اطراف شهر همراه می‌کرد و حالا کار به سرزمین های پررمزوراز زیر کوهستان کشیده بود؛ به کشف غارها و لذت پیمایش در تاریکی شگفت انگیز حفره ها. سال ۱۳۲۳ منوچهر مهران در پیشانی یک تیم چهل و پنج نفره در مسیر غار شاپور، جایی حوالی کازرون، به پیش می‌رفت. این بار اولی بود که این غار را یک تیم غارنورد ایرانی فتح می‌کرد. یک سال بعد، مهران بود و همین تیم به اضافه سی نفر دیگر در غار مغان مشهد. در تمام لحظاتی که او داشت با هم تیمی هایش در تاریکی غار حرکت می‌کرد، همسرش منیر مهران، مشغول نوشتن و خط زدن و خروجی نسخه دیگری از مجله بود.

پاییز در باشگاه نیرو و راستی

گلایل های سفید بی روح، زیر باد زمخت پاییزی، طراوتی نداشت. دسته دسته شاخه گل های سفید، بیشتر شبیه خزان بی هنگامی بودند که در نسیم بهت‌آور آذر سال ۱۳۲۶ به تابوت منوچهر جوان می‌نشستند. منوچهر سن وسالی نداشت؛ سی وپنج ساله بود و دخترش هنوز حتی نمی‌توانست بنویسد بابا. رفته بود ترکیه با کاروانی از تیم باشگاه نیرو و راستی برای شرکت در یک جشنواره ورزشی. همه چیز روبه راه بود الا قلب منوچهر که یکی درمیان می‌زد. او آن قدر در تمام این سال ها با عجله در حال دویدن بود که خیال می‌کرد این یک تکه عضله تپنده توی سینه اش حالاحالاها با او همراهی می‌کند. منوچهر انگار خیلی بیشتر از ظرفیت قلب جوانش از او کار کشیده بود. اطبای ترکی می‌گفتند اوضاع خوبی ندارد. باید برگردد ایران. اما پزشکان ایرانی هم حرف تازه تری برای گفتن نداشتند. پنجشنبه بود؛ ۱۹ آذر. آن روز ورودی آن سردر معروف خانه آقای مهران، شلوغ تر از همیشه بود. سیل جمعیت با چشمانی ناباور آمده بودند به بدرقه مردی که روح تازه ای به کالبد ورزش ایران دمیده بود. هیچ‌کس باور نمی‌کرد آن جوان پرجنب وجوش که یک روز پرچم ایران را روی قله دماوند نصب کرد، حالا این طور آرام و بی حرکت زیر انبوهی از گل، به خوابی ابدی فرو رفته باشد. این بین تمام نگاه ها رو به منیرخانم بود که با صلابتی مثال زدنی ایستاده بود برابر جمعیت و بی هیچ لرزشی در صدایش، با افتخار از سرگذشت ستودنی همسر جوانش می‌گفت: «شاید اکنون شما تعجب کنید از اینکه من با کمال استقامت در مقابل جنازه همسر محبوبم سخن می‌گویم. اما باید متذکر شوم که درس این شجاعت و شهامت را طی هفت سال زندگی با این مرد بزرگ آموخته ام. سعی می‌کنم در مقابل این مصیبت بزرگ اشک نریزم؛ زیرا همسر از دست رفته من معتقد بود که اشک نشانه شکست و بدبختی است، حال آنکه یک انسان با اراده هرگز نباید برابر حوادث، خود را ضعیف نشان دهد. من از همه شما جوانان پاک و شجاع انتظار دارم که در زندگی همانند مربی از دست رفته خویش، شجاع و اهل کار و فعالیت باشید. در آرزوهای برباد رفته مهران، نقشه ها و اهداف بزرگی برای خدمت به جوانان ایران وجود داشت که زندگی آن ها را فروریخت، اما امیدوارم عزم و اراده شما، این اهداف را دنبال کند و من نیز امید دارم که با ادامه و انتشار مجله نیرو و راستی و برقراری باشگاه، بتوانم تا حد امکان، منویات خاطر این راد مرد شریف را برآورم.» *

گریه حضار باران بود، همان ابرهای مچاله توی سینه منیرخانم بود. منوچهر مهران در حالی روی دستان یک جمعیت بیست هزار نفری تشییع می‌شد که شبیه یک مدال طلای درخشان به زیر خاک می‌رفت، اما رنگ زوال و فراموشی نمی‌گرفت.

*بخشی از متن نشریه نیرو وراستی، ویژه درگذشت زنده یاد منوچهر مهران، آذر ۱۳۲۶



مهران دبیر ورزش دبیرستان فردوسی/تهران- بهمن ۱۳۱۴



بازتاب درگذشت و مراسم خاکسپاری منوچهر مهران



دومین سالنامه «نیرو و راستی» که در نوروز ۱۳۲۴ منتشر شد



سالنامه «نیرو و راستی» در سال ۱۳۲۶

روایت روز

درست مثل ایمان...



حامد عسگری
شاعر و نویسنده

ایمان رفیق بیست ساله من است. پزشک است و وضع مالی خیلی خوبی دارد. چند تا خانه، مطب، ویلا، باغ و سهام در چند کارخانه و شرکت، بخشی از دارایی اوست. ایمان در همه چیز خوب است الا اخلاق؛ یعنی زود جوش می‌آورد، زود قاتی می‌کند و زود عصبانی می‌شود و هرچیزی که از منشی و رفیق و گارسون و کارگر می‌خواهد، همان موقع باید برآورده شود. بارها سر اطرافیانش داد زده، بارها کار به دست به یقه شدن، کشیده و بارها قطع رابطه های ممتد و طولانی داشته است. با خود من هم چند بار بحثش شده است و دعوا کرده ایم. دست خودش نیست که این جوری است. ایمان وقتی توی جمع است، همه احساس ناامنی می‌کنند. همه حواسشان هست که پر ایمان به پرشان نگیرد و قاتی نکند که گند بخورد به جمع و دورهمی. حالا شاید بگویید با چنین آدم گند اخلاقی، چرا باید بیست سال رفاقت کنی که باید بگویم خیلی رفاقت بلد است و می‌شود حسابی به او امید بست. این داش ایمان ما چند وقت پیش بیمار شد. یک سرماخوردگی مفرط که شبیه آنفلوانزا بود و هیچ‌وقت خوب نمی‌شد. بدنش یک ضعف دائمی داشت و هرچه برای مداوا می‌رفت، افاقه نمی‌کرد. تا اینکه یکی از همکارهایش به او گفت یک آزمایش ایدز هم بده، ضرری که ندارد؛ خاطرت جمع می‌شود.

همه خندیدیم ولی آن رفیق پزشک گفت: «جدی می‌گویم؛ آزمایش ایدز بده، این ها که می‌گی، علائم ایدزه». خلاصه ایمان پذیرفت و از آن روز که رفت آزمایش داد، تا روزی که جوابش برسد، شد یک آدم دیگر؛ شد مهربان تر از مادر. ایمان یک آدم دیگری شده بود. دیگر از آن خشم خبری نبود. تحملش هزار برابر شده بود. به کسی کار و فرمانی نمی‌داد و همه کارهایش را خودش انجام می‌داد. ما دوروبرش بودیم و تنهایش نگذاشتیم و دلداری اش می‌دادیم که حالا صبر کن جواب آزمایش بیاید، بعد فاز رفتن بردار و عرفان را بزن توی برق، ولی آن جمله همکار، کار خودش را کرده بود. ایمان هم کلامی و هم رفتاری عوض شده بود. یک شب که رفته بودیم میدان سپاه آب میوه بخوریم، ایمان برای همه بچه های فال فروش دوروبر آب میوه فروشی های میدان سپاه، منوباز آب میوه خرید، بهشان کلی پول توجیبی داد و وقتی نشستیم توی ماشین، گفت: «وقتی حدوحدودش دستت میاد که چه حدود دیگه‌ای زنده‌ای، جهانت عوض می‌شه؛ با همه مهربون می‌شی. دلت می‌خواد خاطره خوب به جا بذاری. دلت می‌خواد همه دنیا ازت راضی باشن و برات بعد مرگ، خدا بیامرزی بفرستن و تو همه تلاشت رو می‌کنی که بخشنده باشی و مهربون». آب میوه اش را که خورد، ناگهان پقی زد زیر گریه و گفت: «حامد! من خیلی دل شکوندم. خیلی آدم رنجوندم. خیلی اذیت کردم. خدا منو ببخشه. فکر می‌کردم حالا که پول دارم، همه باید نوکرم باشن. همه باید دولا بشن جلوم. همه باید چشم بگن. ولی الان نگاه می‌کنم، می‌بینم همه آدمن، همه عزیزن، همه بنده خدان».

خبر را که خواندم، دلم گرفت؛ تهران و مشهد و تبریز و اصفهان و... چند کلان شهر دیگر شهرهای خشمگینی هستند. خشونت در آن ها بالاست. مردم خیلی دعوا می‌کنند و بی اعصاب اند. این نگران‌کننده است. اینکه شهری را به خشونت بشناسند، ترسناک است. تهرانی که تا همین صدسال پیش جعفرشهری می‌نویسد غروب های ماه رمضان در همه خانه هایش باز بود و تو می‌توانستی در هر خانه‌ای را که خواستی، بزنی و بروی مهمانشان بشوی و افطار کنی، حالا کارش به جایی رسیده است که جزو شهرهای خشن ایران حساب می‌شود یا همین مشهد خودمان. خشن شدن شهرها یک شبه اتفاق نیفتاده است که بخواهیم یک شبه و یک ماهه و یک ساله هم حلش کنیم ولی کاش می‌شد قصه ایمان را برای همه مردم ایران تعریف کنم و بگویم ایمان که اعصاب خودش را هم نداشت، بعد از اینکه باور کرد مرگ در نزدیکی اوست، عوض شد؛ ما همه می‌میریم... ما همه هر روز با فرشته مرگ، چشم در چشم می‌شویم. هر روز ممکن است این پیراهنی که تنمان است، آخرین پیراهنی باشد که پوستمان لمس می‌کند اما حواسمان نیست. مرگ اندیشی خیلی حالمان را خوش می‌کند. مرگ اندیشی باعث می‌شود قشنگ تر زندگی کنیم. مرگ اندیشی کنیم تا زندگی قشنگ تر شود. ایمان دوباره آزمایش داد. ایدز نداشت. یک عفونت ماندگار بود که با چند شب بستری شدن و دارو گرفتن، حالش خوش شد. الان هم دارد زندگی اش را می‌کند. ایمان به زندگی قبلی اش برگشت ولی اخلاقش عوض نشد. او چند روزی با مرگ قدم زده و فهمیده بود خبری نیست و همان حال مهربان را حفظ کرد و ادامه داد. ایمان شدن کاری ندارد؛ کافی است کمی به مرگ فکر کنیم و به اینکه در عجله و شتاب و سرعت، هیچ چیزی ارزشش را ندارد که دادی بزنیم و دلی برنجانیم.

عکس روز

مردمی که حقشان زندگی است نه آوارگی

«دولت بشار اسد سقوط کرد!»؛ خبر همین‌قدر کوتاه و داغ بود و شد سوژه یکِ رسانه‌های جهان. اما حالا اینکه چه کسی بر اریکه قدرت سوریه تکیه بزند، مهم نیست؛ اینکه قرار است چطور حاکمیت کند و چگونه با مردمی که سال‌هاست به‌واسطه جنگ‌های متعدد داخلی روی خوش و آرامش ندیده‌اند تا کند، مهم است؛ در بیانیه وزارت خارجه ایران هم تأکید شده که تصمیم‌گیری برای آینده سوریه به عهده مردم این کشور است. مردمی که حالا خیلی‌هایشان از مرزهای ترکیه به خاک سرزمینشان بازمی‌گردند برای ساختن و سازندگی.